

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک نفر مثلاً از ضعف حافظه گله‌مندی می‌کند، در عوض یک نفر هم هست که از نبودن فراموشی گله‌مندی می‌کند. می‌گوید هیچوقت این حالات و این زحمات را فراموش نمی‌کنم، این لطمه‌هایی که به من خورده فراموش نمی‌کنم. آن یکی می‌گوید واجبات زندگی را یادم می‌رود، این یکی می‌گوید هیچی یادم نمی‌رود. یک شعری می‌گوید که:

یاد اَیام جوانی جگرم خون می‌کرد خوب شد پیر شدم کم کم و نسیان آمد

نسیان یعنی فراموشی. این یکی دنبال فراموشی، آن یکی دنبال حافظه‌ی قوی. همه هم درست است. خداوند همه را آفریده و از همه‌ی اینها در وجود این معجون به اسم انسان، به کار برده. ما خودمان باید از آن نفخه‌ای که خداوند گفت: *فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي* (سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲)، از آن *نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي* استفاده کنیم و تعادل اینها را نگه داریم. نه از ضعف حافظه بنالیم و نه از فراموشی. آنچه خدا آفریده است، درست است. بر خود ماست که اینها را منظم نگه داریم. ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای

عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۳)

یکی، دو هفته پیش راجع به این صحبت شد که انسان از دو قسمت تشکیل شده: جسم است و روح. وقتی تقسیم‌بندی می‌کنیم، بطور کلی در هر چیزی، چه در معنویات و چه در مادیات، نه اینکه اینها از هم جدا هستند، وقتی که گفتیم در انسان جسم و روح است، نه اینکه جسمش جداگانه و روحش جداگانه است برای خودش، دو تا منزل می‌گیرند. نه! خدا رحم کرد، برای اینکه حالا یک منزل نمی‌شود پیدا کرد، آنوقت در این صورت دو منزل بخواهد! یعنی این تقسیم‌بندی برای این است که دقیقاً بتوانیم هر کاری را در محلّ خودش بررسی کنیم. در انسان به خصوص این مسأله بیشتر است چون انسان یک واحد است، یک انسان است و این انسان شاید از چند صد تا جزء آفریده شده. کما اینکه مثلاً الان تخصص‌ها، یکی تخصص در چشم دارد، حالا ممکن است پس فردا تخصص‌ها اینطور باشد که یکی متخصص چشم راست باشد، یکی متخصص چشم چپ، نه! ولی فعلاً دو تا چشم با هم ساخته‌اند، یک متخصص دارند. گوش تخصص دارد، زبان تخصص دارد و کسانی هر کدام جداگانه تخصص دارند. البته همه‌ی اینها تحت جسم و روح درمی‌آیند یعنی هم جسم به آنها کار دارد، هم روح به آنها کار دارد. به چشم که هم جسم است، همین چشم ظاهری که

یک عضوی است، کار دارد و هم روح انسان که چه را ببیند و از آنچه می بیند، لذت ببرد یا نفرت یا دشمنی و اگر خوب دقت کنیم برای هر عضو انسان، هر جزئی از انسان، هزارها کتاب، صدها کتاب می شود، نوشت.

اما یک تقسیم بندی هست که در تمام جانداران خیلی مهم است و آن تقسیم بندی جسم و جان است. انسان یک جسمی دارد و جانی هم دارد. حیوان هم جسمی دارد و جانی دارد. نبات برای خودش جداگانه است. جماد هم جداگانه است. جماد یعنی اینها همه جمادند. اینها دیگر جزئی ندارند، خودش یک تگه است، تغییری هم ظاهراً در آن نیست ولی جانداران نه، یکطور دیگری هستند. جانداران، جسمی دارند و جانی یعنی جان بدون اینکه یک جایی، یک صندلی ای که روی آن بنشیند، باید داشته باشد تا بیاید. بنابراین روان و جان هم بدون جسم وجود ندارد. با وجود اینکه روان وجود ندارد، شناختن آن خودش یک علم مهمی شده است به نام روانشناسی.

البته روان تا وقتی که در این محل، در جایگاه نشستن گاهش ننشسته، در واقع مثل اینکه وجودی ندارد و وجودش بعد از آن است. در اینجا است که یک تفاوتی بین جسم و جان پیدا می شود و آن اینکه در انسان جسم را در اختیار جان قرار داده اند، حالا دیگر بحث را در انسان آوردیم، در حیوانات نه! در حیوانات جداگانه است. خداوند در انسان جسم را تابع و مطیع جان قرار داده است. حالا که اینطوری است گذشته از اینکه اگر هر جسمی و هر جانی بیماری داشته باشد، دنبال علاجش می رود ولی بطور کلی باید جان را تقویت کنیم. خود جان یک عضوی از بدن است، یک عضوی از موجودیت انسان است که محلش در این بدن است. جای خاصی ندارد ولی همینطوری که آن جان بر جسم حکومت می کند، جان جایی ندارد ولی با این وجود بر بدن حکومت می کند. این نظمی است که خداوند در همه ی جهان آفریده. حالا اگر ما بخواهیم مطابق نظمی که خدا آفریده، قدم برداریم یعنی در مسیر آب شنا کنیم باید جان مان بر جسم مان غلبه کند یعنی اختیارمان دست جان باشد آخر بعضی چیزها مثلاً از جانداران ببینید، در جانداران بعضی ها از طبقات حشرات، یک عضویشان را بکنید دور بیندازید یا یک عضویشان مورد صدمه قرار بگیرد، خود بدن خودبه خود این را اصلاح می کند. حتی در خود انسان ها هم هست. بعضی ها را چون من خودم در بیدخت دیدم، آنوقت ها داشتیم، برحسب زائد بر طبیعت، معلوم نیست کی چطوری ایجاد شده؟ مثلاً شخصی، شش انگشتی داشتیم. اصلاً مشهور هم بود به شش انگشتی. یک انگشت زائد داشت. البته خصوصیت خاصی داشت. آن را می بریدند دوباره درمی آمد یعنی خود مجموعه ی بدن، آن چیزی را که آفریده بود، نگه می داشت. به همین حساب، خود بدن آنچه را آفریدند، قبول می کند و نگه می دارد. این چیست که این کار را می کند؟ خداوند اینطور آفریده، این را تحویل جان ما می دهد، آن جان باید این را حفظ کند و به همین جهت هم هست که در بعضی از هندی ها در مرتاضین هندی و اینها می بینیم که در درمان بیماری هم زیاد جسور نیستند، می گویند بیماری را هم خدا آفریده است. البته نمونه ی این در انسان ها هست، اگر با سایر چیزها جور دربیاید، خود این یک مقام تربیتی حساب می شود.

در مورد ایوب نبی، حضرت ایوب، آقای قاسم هاشمی نژاد (که از فقرا و مرد ادیب و دانشمندی است که متأسفانه مریض است) یک کتابی هم نوشته و شرحش را داده که کتاب به نام: /ایوب نبی است. یکی از کتاب‌های عهد عتیق یعنی از کتاب‌هایی که بزرگان یهود نوشته‌اند و جمع‌آوری شده، همین شرح /ایوب نبی است. حالا چیزی که آن گفته، بین خدا و شیطان رقابت بود. هر چه شیطان با اجازه‌ی خدا برای حضرت ایوب زحمت و ناراحتی ایجاد می‌کرد او مدعی بود که همه‌ی این مقام و صبر ایوب از این است که هیچ ناراحتی ندارد که خدا اجازه داد برای امتحان مداوم درد اضافه کنند. آن آخر که از ده بیرونش کرده بودند، در بیابان در یک خرابه‌ای زندگی می‌کرد و یک بیماری گرفت که بدنش کرم می‌زد، یک جا دارد که حضرت ایوب که نشسته بود، یکی از این کرم‌ها، افتاد. البته آن کرم ایجاد بیماری می‌کرد و همین کرم‌ها در بدن او بود که او را مریض کرده بود. باید می‌گفت این یکی که رفت یکی دیگر هم بفرستم که یکی یکی بروند ولی حضرت ایوب آن کرم را که افتاده بود برداشت گذاشت سر جایش روی بدنش. گفت: روزی تو را خدا از اینجا حواله کرده، کمکش کرد. این یک مقامی نیست که ماها درک کنیم. نهایت این اعتقاد هست (اعتقاد واقعی) که بله، آنچه خدا آفریده چه درد و چه مرض و چه بیکاری و بیداری و همه‌ی اینها کار خداوند است ولی مع ذلک هیچکدام از ما حاضر نیستیم. خداوند هم اجازه داده بلکه دستور داده که اگر بیمار بودید، بیماری‌تان را رفع کنید یعنی بروید دنبالش. آن یک مقامی است که حضرت ایوب داشت که ما خلاصه نمی‌فهمیم. نمی‌فهمیم چطوری چنین فکری کرده؟ در بشر هم هیچکس اینطوری نیست برای اینکه اگر اینطوری بودند، می‌شدند حضرت ایوب.

از این جهت اینها را در بررسی‌شان از هم، جدا می‌کنند و جداگانه بررسی می‌کنند. یک بررسی‌هایی هست که بررسی این جسم است. می‌گوید اگر مثلاً غذا زیاد بخورید، فشار معده اذیت‌تان می‌کند، جوابش می‌گوید این دوائی که آفریدم این را بخور تا خوب بشود. روح بیماری دارد، خیلی‌هایش علاج هم دارد ولی نه اینطور علاج. چه بسا در یک بیماری جسمی باید یک دوائی خورد ولی در بیماری روانی باید چند روز هیچ چیز نخورد یعنی روزه گرفت، ربطی به هم ندارند. این است که گفتم اینها هر کدام از هم جداست و باید جداگانه بررسی کنیم.

و اما بیماری‌های جسمی هست، خداوند امکانش را هم فراهم کرده که بررسی کرده‌اند و خیلی چیزهایش را فهمیده‌اند و حتی در بعضی موارد، پیغمبر و ائمه، همین چیزهای طبی را به کار می‌برند که دارد یک طبیبی در مدینه بود بعد از مدتی خدمت پیغمبر آمد عرض کرد: از پیروان شما هیچکس پیش من نمی‌آید (این مثلی است، معلوم نیست واقعیت داشته باشد) من کم دیدم. فرمودند: ما احتیاج به این نداریم. از لحاظ جسمی *وَلَا تُسْرِفُوا* را گفتند رعایت کنید و از لحاظ روحی هم که خودشان بودند.

حالا که اینطوری است اگر اینها از هم جداگانه هستند، پس ما چی؟ این انسان کیست که ما می‌گوییم: انسان این جسم را دارد، آن روح را هم دارد این کیست که دو تا چیز دارد اینطوری، که با

هم مختلفند؟ الان اینطوری که فهمیده می‌شود بعد از خلق تمام جانداران دیگر، فیل و اسب و الاغ و آهو و همه‌ی اینها، فرمود: یک خلقی بیافرینم که خودم در آن باشم. خلقی آفرید که جسمش جدا بود مال آنها، جاننش آماده بود که تربیت الهی و روح الهی در آن دمیده شود یعنی نماینده‌ی آن خالقی باشد که همه چیز را خلق کرده و به همین دلیل هم هست که مسلط بر جسم است. همانطوری که شیطان در عالم ارواح به شکل ارواح مسلط بر ماها است، الا اینکه به یک وسیله‌ای بفهمیم که این تسلط صحیح نیست، همینطور جان انسان هم حاکم است بر بدن انسان.

روح چون حاکم است بر جسم و هر دو با هم باید کار کنند، گاهی اوقات خداوند برای اینکه در عالم، بر روح و بر جان ما تسلط پیدا کند، یک اعمالی برای جسم آفرید مثلاً همین نماز. البته عرب وقتی نماز می‌خواند همه‌ی حرف‌هایش را می‌فهمد، می‌فهمد چه می‌گوید. حالا ما نماز می‌خوانیم، البته خیلی از دهاتی‌هایی که حتی سواد هم ندارند ولی گاهی می‌بینیم نمازشان بهتر است. برای اینکه اثر در فرمایشی است که خدا گفته. خدا گفته این کار را بکن. این اثر بر جان ماست. پس اگر بخواهیم بر جان اثر بگذاریم باید همان دستوراتی که خداوند یعنی خالق جسم و جان آفریده، آنها را اطاعت کنیم، آدابش را اطاعت کنیم. بعد در ضمن بفهمیم چه می‌گوییم، خود همان تربیت مان است. وقتی می‌گوییم: «الله اکبر» یعنی هر چه فکر کنیم و هر چه شما بگویید، من می‌گویم خدا بزرگتر است. شما می‌گویید: این ستارگان، می‌گوییم: خدا بزرگتر است. هر چه بگویید، می‌گوییم که خداوند بزرگتر است. باید دستوراتی که داده می‌شود، از صمیم قلب اجرا کنیم و به این وسیله جسم مان بر جان مان اثر بگذارد. این بود که گفتم جسم و جان هر کدام طیب و متخصصی دارد ولی به هم مربوطند، جدا نیستند. دو تا وجود نیستند یک وجودند. ان شاء الله وقتی خداوند ما را به آن دنیایی می‌برد که نه جسم می‌فهمیم و نه جان را، خودش حفظ کند. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یک شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۷)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فریاضات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاضات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تفریحی، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکتب‌بندی عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت کزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال @jozveh121 در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.